

خوانش‌های گوناگون شاعران معاصر عربی از داستان حضرت ایوب (ع)

چکیده

شاعران معاصر عربی برای بیان تجربه‌های گوناگون، اهداف مورد نظر و نیز برای رهایی شعر از حالت خطابه‌گری و گزارشی و در راستای اصالت‌بخشی به اثر ادبی، به فراخوانی چهره‌های سنتی و بویژه چهره‌های دینی روی آورده‌اند. آنان این شخصیت‌ها را به دلیل برخورداری از دلالت‌های بالقوه و سازگاری با تجربه‌های معاصر خویش بکار گرفته و به منظور انتقال مفاهیم ذهنی، به شکل نمادین از آنها بهره‌ها برده‌اند. پژوهش حاضر بر آن است تا به واکاوی حضور شخصیت حضرت ایوب (ع) در شعر معاصر عربی بپردازد. در این راستا، نخست با نگاهی گذرا به جنبه‌هایی از ویژگی‌های شخصیتی آن حضرت در تورات و قرآن کریم پرداخته و سپس رویکرد سه شاعر معاصر عربی «بدر شاکر السیاب»، «محمود درویش» و «عبدالعزیز المقالح» را در فراخوانی این چهره‌ی دینی تبیین نموده است. برداشت این است که ایوب شاعران معاصر، تابع دغدغه‌های فردی و اجتماعی - سیاسی آنان است و عهده‌دار تجسم ناکامی‌های ایشان است.

کلیدواژه‌ها: ایوب، شعر معاصر عربی، رنج، صبر، پایداری، آشنایی‌زدایی.

مقدمه

بی‌گمان میراث دینی همواره نزد ملت‌ها منبعی سرشار از الهاماتی است که ادیبان و شاعران هر عصر، جهت ترسیم مفاهیم ذهنی خود، از متن‌ها، شخصیت‌ها و موضوعات متنوع آن بهره‌ها می‌گیرند. در عصر حاضر پیامبران در شعر عربی حضوری چشمگیر دارند و محور بسیاری از سروده‌های فعال و

تفسیرپذیر آن شعر گشته‌اند. پرکاربردترین آن چهره‌های حضور یافته در شعر شاعران معاصر عربی، حضرت عیسی، یوسف، موسی و ایوب علیهم السلام هستند. گزینش و کاربست چهره‌های یادشده از سوی شاعران این دوره، بسته به ماهیت تجربه‌ها، نوع دغدغه، شرایط محیطی، اوضاع سیاسی و اجتماعی و... دارد. در این میان، شخصیت حضرت ایوب (ع) - که بررسی گونه‌های حضور وی در شعر سه تن از شاعران معاصر عربی موضوع مورد بحث ماست - مورد توجه بسیاری از آن شاعران قرار گرفته و آنان به فراخور تجربه‌های متعدد خود، چهره یادشده را در شعر خود دخالت داده‌اند و در القای مفاهیم ذهنی به مخاطب از آن بهره‌ها بردند.

نام ایوب (Job) معرب است و در اصل «أَيُّوب» بر وزن «فِعُول» بوده از فعل «أَبَّ يُوَّبُ إِذَا رَجَعَ» و این اسم اعجمی است (صفی پور، بی تا: ۴۴). در لغت عبری به معنای «بازگشت کننده» یا «آنکه به خداوند رجوع می‌کند» آمده است و صفت «أَوَّاب» یعنی «توبه کننده و بازگردنده» نیز در سوره ص آیه ۴۳ قرآن کریم بر آن دلالت دارد (خرمشاهی، بی تا: ۲۳۳). گفتنی است که «أَوَّاب» صیغه مبالغه است و دال بر کثرت دارد.

در تورات بخش مفصلی درباره ایوب به نام «سفر ایوب» آمده که مشتمل بر ۴۲ قسمت است. در این کتاب مقدس آمده که ایوب، مردی متمکن، نیکوکار و دارای فرزندان بسیار است که شیطان دلیل شاکر بودنش را تنعم و بهره‌مندی دانسته و از خدا می‌خواهد وی را بر مال و تنش مسلط سازد. از یاران او نیز سه تن به نام‌های «أَلِفَاذ تِيمَانِي، بِلْدَد شُوحي و صَوْفَر نَعْمَانِي» مصیبت‌های ایوب را ناشی از گناهکاری وی می‌دانند و سخنانشان حاکی از سرزنش ایوب دارد. از جمله سخن «صوفر» که خطاب به ایوب گفته: «کاش خدا سخن بگوید و لب‌های خود را بر تو بگشاید؛ پس بدان که خدا کمتر از گناهت تو را سزا داده است.» (سفر ایوب، اصحاح، ۱۱: ۵) سپس ایوب در شکوه‌ای بیان داشت: «دهان خود را بر من گشوده‌اند، بر رخسارم به استحقار زده‌اند، بر ضد من با هم اجتماع نموده‌اند. دوستانم مرا استهزا می‌کنند، اما چشمانم نزد خدا اشک می‌ریزد.» (همان؛ اصحاح، ۱۶: ۱۰ و ۲۰).

بررسی نشان از آن دارد که ایوب تورات بی‌صبر است و به تلخی نزد خداوند شکایت می‌کند آنجا که می‌گوید: «امروز شکایت من تلخ است، کاش می‌دانستم که او را کجا یابم؛ آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب می‌دادم. اینک به طرف مشرق می‌روم، او یافت نمی‌شود...» (همان، اصحاح، ۳۳: ۱)

با این همه گفته می‌شود «ایوب در پاسخ دوستانش گفت: «مادامی که جانم در بدن باقی است، لب‌هایم به بی‌انصافی تکلم نخواهد کرد و زبانم به فریب نطق نخواهد نمود.» (همان، اصحاح ۲۷) به گواهی تورات، ایوب به دمل‌های چرکی مبتلا شده، همسرش او را به ترک خدا دعوت کرده، خویشان ترکش نموده و آشنایان نیز وی را به فراموشی سپردند. به هر روی، دعای ایوب پس از اثبات صبر و شکیبایی مستجاب می‌شود و تمام نعمت‌هایی که از او گرفته شده بود به وی باز می‌گردد.

در قرآن کریم نیز نام ایوب چهار بار ذکر شده است. سوره‌ی نساء آیه ۱۶۳، سوره انعام آیه ۸۴ - که به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر بسند شده و مقام نبوت وی را تثبیت و تبیین می‌کند - سوره انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴^۱ - که توضیح کوتاهی درباره زندگی او ارائه می‌دهد - و آیات ۴۱ تا ۴۴^۲ سوره «ص» که گسترده‌تر از آیات دیگر شرح حال آن حضرت را بیان می‌دارد. از جمله اینکه «ایوب مورد هجوم انواع بلاها قرار گرفت، اموالش همه از دست رفت و فرزندانش همگی مردند. بیماری شدیدی بر بدنش مسلط شد و مدت‌ها او را رنج می‌داد تا آنکه دست به دعا بلند کرد و حال خود را به درگاه خداوند عرضه داشت. دعایش مستجاب شد و اموال و اولادش با چیزی اضافه‌تر به او برگردانده شد.» (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۴: ۴۴۳) این پیامبر سرگذشت غم‌انگیز، و در عین حال پرشکوه و با ابهت داشته؛ صبر و شکیبایی وی بویژه در برابر حوادث ناگوار عجیب بوده، به گونه‌ای که «صبرایوب» به عنوان یک ضرب‌المثل بر سر زبان‌ها جاری گشته است. تحقیق نشان می‌دهد که قرآن در هنگام بیان زندگی پیامبران، تنها به نقطه‌های اوج زندگی آنان اشاره کرده و از هزاران پیامبر تنها شماری را معرفی نموده و از میان لحظات زندگی ایشان به لحظاتی اشاره می‌نماید که تأثیرگذاری و پندآموزی در آن بیشتر باشد. اما در تورات جنبه‌هایی از زندگی انبیاء، تحت تأثیر تمایلات و سلیقه‌های بشری قرار گرفته و اندیشه‌های انسانی در نگارش آن دخالت داشته که همین مسأله سبب تحریف گشته است.

لازم به ذکر است ایوب تورات با ایوب قرآن شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله این شباهت‌ها در ترسیم شخصیت ایوب است که در تورات آمده: «در زمین غُوص، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود.» (سفر ایوب، اصحاح ۱، شماره ۱) و در قرآن ذکر شده: «نعمَ العبدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص/ ۴۴) در بیان سبب بیماری ایوب در تورات آمده: «شیطان به خداوند گفت: «آیا ایوب مجاناً از خدا می‌ترسد؟» در قرآن نیز به همین سبب اشاره شده: «أَنَّى مَسَّيَ

الشَّيْطَانُ بُنْصَبٍ وَ عَذَابٍ» (ص ۴۱) در مورد استجاب دعاى ایوب در تورات آمده که خداوند، مصیبت را از وی دور ساخت و دو برابر نسبت به آنچه در پیش داشته عطا فرمود. همچنانکه در قرآن نیز فرموده: «وَاتِّبَاءُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» (انبیاء/۸۴) « وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» (ص ۴۳) و اهل و فرزندان او بازگردانده شدند.

از تفاوت‌های قابل ذکر بین داستان ایوب در تورات و قرآن می‌توان گفت: در تورات از ایوب به عنوان پیامبر یاد نشده و تنها او را مردی کامل دانسته، حال آنکه قرآن کریم وی را در شمار پیامبران آورده است. در تورات، بیماری ایوب به تفصیل شرح داده شده و از ابتلاء آن حضرت به دمل‌های سخت و کرم سخن رانده شده، اما در آیات قرآن از شرح آن اجتناب شده است. تورات به واکنش یاران و خانواده حضرت ایوب و زخم زبان‌های آنان اشاره کرده، آنجا که الیفاز گفت: «هان، خوشا به حال شخصی که خدا تنبیهش می‌کند. پس تأدیپ قادر مطلق را خوار م شمار؛ زیرا که او مجروح می‌سازد و التیام می‌دهد و می‌کوبد و دست او شفا می‌دهد.» (سفر ایوب، اصحاح ۵: ۱۷ و ۱۸) اما در قرآن از این مسائل سخنی به میان نیامده است.

مسأله دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست اعتراض و بی‌صبری ایوب است؛ در تورات ایوب شخصیتی بی‌تاب و توان معرفی شده که در برابر مصائب خویش‌ترن‌دار نیست و زبان به شکوه می‌گشاید. (سلیم، ۱۹۸۲: ۶۸-۶۷) آنجا که آمده است: «خداوند مرا به دست ظالمان تسلیم نموده، و به دست شیریان افکنده است. مرا زخم بر زخم، مجروح می‌سازد و مثل جبار، بر من حمله می‌آورد.» (سفر ایوب، اصحاح ۱۶: ۱۴ و ۱۱) «پس بدانید که خدا دعوی مرا منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است. غضب خود را بر من افروخته و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است.» (همان، اصحاح ۱۹: ۱۱) اما در قرآن مناجات ایوب خالی از هرگونه شکایت است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَإِذْ كُرَّ عَبْدًا أَيْبُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ» (ص ۴۱) که در این آیه نحوه سخن گفتن ایوب با خداوند مطرح گردیده، این جمله دعایی است از ایوب که در آن از خداوند می‌خواهد شفایش دهد و سوء حالی که بدان مبتلا شده از او برطرف سازد. ایوب به منظور رعایت تواضع و تذلل، درخواست و نیاز خود را ذکر نمی‌کند، و تنها از اینکه خدا را به نام «رَبِّی» صدا می‌زند فهمیده می‌شود که او را برای حاجتی می‌خواند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۷: ۳۱۷). خداوند نیز وی را به مقام صبر و شکیبایی ستوده است

و فرموده: «إِنَّا وَجَدْنَا صَابِرًا» (ص/ ۴۴) البته ایوب در پیشگاه پروردگار ادب بلیغی بکار برده و به گفتن «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (انبیاء/ ۸۳) بسنده می‌کند.

گفتنی است که در تورات آمده همسر ایوب او را به ترک خداوند دعوت می‌کند و به وی می‌گوید: «آیا تا به حال کاملت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر.» ایوب در پاسخ می‌گوید: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی. آیا نیکویی را از خدا بیاییم و بدی را نیاییم.» (سفر ایوب، اصحاح ۲) نکته دیگر اینکه در تورات به نحوه شفای ایوب اشاره نشده، ولی در قرآن به فرموده خداوند، ایوب در چشمه حیات دوباره جان می‌گیرد، آنجا که آمده: «ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ» (ص/ ۴۲) بگذریم.

به هر روی، فراخوانی چهره ایوب توسط شاعران معاصر عربی، روشی هنرمندانه برای پرداخت ایده‌ها، مصیبت‌ها و دغدغه‌های فردی و جمعیشان بود. آنان از رهگذر این شخصیت، به بیان غیر مستقیم واقعیت‌های تلخ و شیرین زندگی و جامعه خویش پرداختند. استفاده از تکنیک «نقاب» نیز به شاعر این امکان را داده که تا با حلول در شخصیت وی و سخن گفتن به جای آن شخصیت سستی - دینی، به نقل ایده‌ها و تجربه‌های معاصر خود بپردازد و از رهگذر آن، به سروده‌های خود بعدی نمادین بخشند که در پی این فرایند، از بیان مستقیم اندیشه‌ها و صراحت در گفتار پرهیز نمودند، در همان حال که بعد نمایشی متن خود را دوچندان کردند.

نکته‌ای که بیانش در اینجا لازم می‌آید این است که علاوه بر سیاب، درویش و مقالح - که شاعران مورد بحث ما هستند - سعدی یوسف در سروده «مرثیه فی ذکری سیاب»، سمیح القاسم در «من مفکره ایوب»، شاذل طاقه در «انتصار ایوب»، و عقیفی مطر در «العرس العظیم» از این چهره به صورت اشاره‌وار و جزئی بهره گرفته‌اند و تنها به فراخوانی آن حضرت در بستر شعری خود بسنده نمودند، اما سه شاعر مورد بحث، با دخل و تصرف در آن چهره، و کاربست شگردهای مختلف بیانی، هنرمندانه «رنجور بودن» وی را با ایجاد فضاسازی مناسب فرادید مخاطبین قرار داده‌اند و در کنار آن، دلالت‌های جدیدی به او بخشیده‌اند که سزاوار نقد و بررسی است. بنابراین با توجه به اهمیت مسأله و نقش آن در فهم متون معاصر عربی، این پژوهش تلاش دارد با واکاوی شعر سه شاعری که تمرکز ویژه بر شخصیت آن حضرت داشته‌اند و در بیان خواسته‌ها و دغدغه‌های خویش از آن حضرت الهام گرفته‌اند، به

پرسش‌های زیر پاسخ دهد: شاعران با فراخوانی شخصیت حضرت ایوب، چه اهدافی را دنبال کرده‌اند؟ چهره معاصر ایوب با چهره کهن وی، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ شیوه‌ها و شگردهای فراخوانی آن چهره چگونه در بافت شعری شاعران یادشده رقم خورده است؟ حضرت ایوب در شعر این شاعران حامل چه تجربه‌هایی است و القاگر چه اندیشه‌هایی است؟ و...

ایوب(ع) در شعر بدرشاکر السیاب

پژوهشگران زندگی پر تلاطم بدرشاکر السیاب (۱۹۶۴-۱۹۲۶) را به چند مرحله تقسیم نموده‌اند؛ ۱- مرحله رماتیکی: از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۸، ۲- مرحله واقع‌گرایی اولیه: از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵، ۳- مرحله واقع‌گرایی جدید: از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰، ۴- مرحله ذاتیّه یا بازگشت به خویشتن، این دوره از سال ۱۹۶۱ با بیماری شاعر آغاز می‌شود و تا سال ۱۹۶۴ -که با مرگ وی همراه است- ادامه می‌یابد. این زمان مرگانندی و یأس به حوزه شعرش نفوذ می‌کند و شاعر برای رهایی از درد به مرور خاطرات گذشته روی می‌آورد و به شکوه از روزگار می‌پردازد که حاصل آن سه دفتر شعری به نام‌های «المعبد الغریق»، «منزل الاقنان» و «شناسیل ابنه الجلبی» است (ابوجین، ۲۰۰۴: ۳۸-۳۵).

سیاب در دفتر شعری «منزل الاقنان» دو سروده به نام‌های «سفرایوب» و «قالوا لایوب» دارد که تاریخ سرودن هر دو، همزمان با یک دوره بیماری و در نهایت مرگ او همراه بوده است. وی با الهام از چهره دینی ایوب، به ترسیم درد و رنج‌های درونی‌اش مبادرت ورزیده و کوشیده با حلول در شخصیت آن حضرت و سخن گفتن بجای او از بیماری جدید خود بگوید. (موسی، ۱۹۹۱: ۷۴) اگر ایوب در بعد دینی خود، رمز صبر و پایداری و رضایتمندی کامل نسبت به قضا و قدر الهی است، ایوب جیکور بیماریست که برای درمان به لندن رفته و پناهگاهی غیر از صبر و تحمل و شکیبایی ندارد. شاعر با الهام از چهره دینی ایوب، تجربه‌ی خود را با تمام درد و دل‌تنگی از زبان شخصیتی فریاد می‌زند که مناسب‌ترین چهره برای برجسته‌سازی درد و رنج است، با این همه فراخوانی به گونه‌ای است که شاعر کاملاً پشت آن پنهان نمی‌شود (کندی، ۲۰۰۳: ۳۱۲).

عنوان سروده «سفر ایوب» ویژگی القایی دارد؛ بدین شکل که به مخاطب چنین القا می‌شود که شاعر بیشتر به شخصیت توراتی ایوب نظر دارد تا شخصیت قرآنی وی، یا اینکه ماجرای ایوب تورات در

شکل جدیدش، شاعرانه روایت خواهد شد. هر چه که باشد، شاعر از همان آغاز سروده با حلول در شخصیت حضرت ایوب و اتخاذ شیوه «گفتگو» یا «دیالوگ» خطاب به خداوند سبحان مناجات‌گونه می‌گوید:

لک الحمد مهما استتال البلاء

و مهما استبد الألم،

لک الحمد، أن الرزایا عطاء

و أن المصیبات بعضُ الكرم^۳ (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۴۹)

همانگونه که هویداست سروده با لحنی حسرت‌آلود آغاز می‌شود و گویی با ثبت یک واقعه‌ی خاص در زمان و مکانی معین روبرو هستیم؛ مصیبتی در کار است و درد و رنجی. سیاب با فراخوانی شخصیت ایوب، توجه و تمرکز مخاطب را به سوی مفاهیم و چشم‌اندازهایی دورتر از حیطه جغرافیایی و تاریخی محدود می‌برد و همین نشانه‌ها ذهن را از چهارچوب واقعیت‌گرایی به قلمرو نگرش نمادین رهنمون می‌سازد. شاعر در فراخوانی این شخصیت سستی-دینی از اسلوب روایی استفاده کرده تا این فرصت را بیابد که تجربه‌های معاصر خود را به آن بیفزاید و به نوعی آن را دستمایه خود قرار دهد. اینکه در متن برای بیماری و رنج از واژه «استتال» بهره گرفته شده، گواهی است بر طولانی بودن رنج و بیماری صاحب سخن. وی بیماری را دشمنی مستبد می‌بیند که رهایی از ظلم او بسی دشوار است. توجه به واج‌های متن و بسامد حضور مصوت بلند «آ» در سروده و نمود آن در واژگانی همچون «مهما، استتال، البلاء، رزایا، مصیبات و عطاء»، استمرار و تداوم درد عمیق شاعر را نشان می‌دهد و به علت القا نمودن «آه» صاحب سخن به مخاطب، سبب پیدایش نوعی هارمونی شده و بازتاب دهنده فریادهای حسرت بار اوست.

در چرخه بعدی، متکلم صحنه یا پلان نمایش را تغییر می‌دهد و با گنجاندن نام ایوب در بستر متن از بخش اول آن، گره‌گشایی می‌کند و به او می‌فهماند که وی همان ایوب است. سپس اعلام می‌دارد که مصیبت‌ها و دردها همگی هدیه و بخشش پروردگار است و وی با افتخار پذیرای آنهاست:

ولکنَّ ایوب إن صاح صاح :

" لک الحمد، أن الرزایا ندی،

و إن الجراح هدايا الحبيب
أضُمُّ إلى الصدر باقاتها،
هداياك في خافقي لاتغيب،

هداياك مقبولة. هاتِها!''^۴ (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۵۰)

تکرار «هدیه» و شگرد توصیفی شاعر به همراه فضا سازی عاطفی و آوردن مضامین درد و رنج در پوششی مناسب، زمینه را برای پیام نهایی آماده می‌سازد؛ اینکه در آن سوی لطافت و ظرافت ظاهری «إن الجراح هدايا الحبيب» افقی متعالی تر و ژرف پیدا است که بیانگر تسلیم و رضا در برابر خداوند است. از سویی دیگر، همنشینی واژگان «ایوب، الحمد، هدايا، الحبيب، باقات، مقبولة»، فضایی مقدس به شعر بخشیده که با فراخوانی ایوب، شاعر در موقعیت پیامبری قرار می‌گیرد که بار این تجربه تلخ را بر دوش می‌کشد. در پرتو این مسأله و با توجه به سیاق متن، اینکه متکلم مصیبت‌های وارده را بخشش و لطف دانسته قابل توجیه می‌گردد. به گواه منتقدان شعر سیاب، با توجه به نوع مشکل و فاجعه‌های مکرر ایوب، احساس شاعر در انتخاب این نماد مناسب است و در پرتو همین تناسب و هماهنگی، سیاب با ایوب همراه و همنفس می‌شود. (عشری زاید، ۲۰۰۶: ۹۰) شب ایوب معاصر نیز با شب‌های دیگر مردم فرق دارد و این موقعیت زمانی با وضعیت درونی و عاطفی شاعر همسویی دارد:

جميلٌ هو الليل: أصداء بوم

و ابواقٌ سيارة من بعيد

أهات مرضى، و أمّ تعيد

أساطير آبائها للوليد و غاباتٌ ليل السُّهاد، الغيوم

تحجَّبُ وِجَّةَ السماء

و تجلوه تحت القمر^۵ (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۵۰)

نامیدی متکلم، وی را واداشته تا محیط پیرامون خود را همچون رمانتیک‌ها تیره و تاریک ببیند و جغرافیای هولناکی به مخاطب ارائه دهد و با بهره‌گیری از شگرد بیانی «پارادوکس» چنین بیان دارد که در شب زیبایی به سر می‌برد که شیون جغد بد یمن و ناله بیماران و صدای آمبولانس به گوش می‌رسد! لازم به ذکر است ناسازواری و پارادوکس متن از آنجا برمی‌خیزد که شیون جغد و... در شمار زیبایی به حساب آورده شد،

حال آنکه در عرف عام، چیزی جزء زشتی و نامیمونی در آنها نیست. این پارادوکس، تاکید کننده پارادوکس نخستین متن است که مصیبت‌های وارده لطف و هدیه فرض شد. دیگر اینکه «شاعر برای ایجاد فضایی تأثیرگذار مانند یک کارگردان، پلان‌های مختلف را جمع‌آوری و با مهارت خاصی آن را مونتاژ کرده است» (کندی، ۲۰۰۳: ۳۱۱) تصاویر دیداری و شنیداری ارائه شده از سوی شاعر موجب می‌شود که مخاطب، گستره‌ی این درد را در ذهن خود پهناورتر کند و چنین به او القا گردد که صاحب سخن، در سایه بیم و امید به سر می‌برد و در برزخی بین تاریکی و روشنی گرفتار آمده است.

در تابلویی دیگر به تدریج ایوب جیکور بیشتر خود را نشان می‌دهد و از ایوب دینی فاصله می‌گیرد؛ ایوب معاصر برای درمان خود، راهی لندن می‌شود و همین امر، غربت، ترس و وحشت وی را دوچندان کرده. او بیماری است سفر کرده به دیار غربت که از خانواده‌اش دور گشته و بر رنج و عذابش افزوده شده. نکته درخور توجه آنجاست که ناامیدی از درمان، متکلم را وا داشته تا در یک جهشی اعتراض‌آمیز، برای رفع مصیبت و بلاهایی که دامنگیرش شده از غیر خدا طلب کمک کند. بی‌گمان او در اینجا تحت تأثیر متن توراتی قرار گرفته، آنجا که آمده: «اینک از ظلم، تضرع می‌نمایم و مستجاب نمی‌شوم و استغاثه می‌کنم و دادرسی نیست.» (سفر ایوب، اصحاح ۱۹، شماره ۷) و نکته مهم‌تر اینکه قابیل برادرکش در میان کسانی است که شاعر از او یاری جسته است! شاید وی برآن بوده تا با این نوع «آشنایی زدایی» و «عادت‌ستیزی» مخاطب را متوجه شدت عذابش نماید و در همان حال سخن خویش را برجسته نماید. به هر روی، او با لحن پرخاشگرانه خود - البته تحت تأثیر متن تورات (عشری زاید، ۲۰۰۶: ۹۲) - چنین می‌گوید:

بعيداً عنك أشعر أنني قد ضعت في الزحمة
 ... فهل أستوقف الخطوات؟ أصرخُ: أيها الانسان
 أحي، يا أنت، يا قابيلُ .. خُذْ بیدی علی العَمَّه!
 أعني، خفف الآلام عني وأطرد الأحران؟
 و أين سواك من أدعوه بين مقابر الحجر؟
 ... أصرخ في شوارع لندن الصَّماء: "هاتوا لي أحبائي!"
 و لو أني صرختُ فمن يجيبُ صراخ متحيرٍ

تمرّ علیه طولَ اللیلِ آلافٌ من القطر؟^۶ (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۵۳-۱۵۲)

اگر دامنه گرفتاری ایوب نبی آنقدر گسترده بود که حتی مال و فرزندانش را نیز دربرگرفت، ایوب جیکور نیز در گرداب آلام و رنج‌های خود فرو رفته، و برای رهایی از آن فریاد برمی‌آورد، که البته این فریادها حاصلی در پی ندارد؛ نه فرزندانش در جیکور می‌شنوند و نه معجزه‌ای سلامتی او را باز می‌گرداند. (خلیل، ۱۹۹۱: ۷۷) ایوب معاصر گرچه از سر ناامیدی در یک صحنه‌ای به خشم آمد و از غیر خدا یاری طلبید، اما نیک می‌داند که زندگی و مرگ تنها به دست اوست و باید از وی مدد جوید تا درد جسم و غربتش تسکین یابد. این است که دوباره با خدای خویش اینگونه به گفتگو می‌نشیند:

یا ربَّ اَيُّوبَ قد اُعيا به الداءُ

فی غربه دونما مالٍ و لاسکن

یدعوک فی الدجن

یدعوک فی ظلموت الموت: اعباءُ

ناد الفؤاد بها، فارحمه إن هتفا.

یا منجیاً فلکَ نوحِ مَرِّقِ السُدفا

عنی، اُعدنی إلی داری، إلی وطنی^۷ (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۵۳)

همانگونه که از متن برمی‌آید تکاپوی شاعر برای رهایی از درد غربت و عذاب جسم ادامه دارد و بسامد بالای واژگان منفی و حزن‌برانگیز در هر بند، دلیلی است بر تداوم رویارویی وی با آن دردها. شاعر در فضای سرشار از تاریکی مرگ، با یک بینامتنی قرآنی، کشتی نوح را به یاد می‌آورد و از منجی آن می‌خواهد که با نیم نسیمی او را به ساحل وطن برساند. از سوی دیگر شیوه طرح و بیان خواسته، یادآور خواسته ایوب قرآنی است که درباره‌اش آمده: «و ایوب إذ نادى ربّه أنّی مسّنی الضّر» (انبیاء ۸۳). در گام بعدی، ایوب معاصر، بیمار و رنجور در دیار غربت، با نوعی «نوستالژی» یا «گذشته‌گرایی» و ارائه تصویری عینی و عاطفی از شوق بازگشت به جیکور، مخاطب شعری را در تحسر خویش شریک می‌کند و به صورت غیرمستقیم به القا می‌نماید که درد ایوب جیکور کمتر از درد ایوب متون دینی نیست. از سوی دیگر دخالت دادن کودکان و همسر در متن، بر بعد عاطفی آن می‌افزاید و گویا همسر شاعر در اینجا «پنه‌لویه‌ای» است که چشم در راه «اولیس» سفر کرده خود مانده و هر آن، امید دیدن او را

دارد. (کندی، ۱۳۸۵: ۱۱۰-۱۱۱) همسر وی امید دارد اولیس وی که اینک به جنگ با دشمنی از جنس بیماری به دیار غربت سفر کرده، دیگر بار پیروزمندانه به وطنش بازگردد. به هر روی عقده‌گشایی شاعر اینگونه ادامه می‌یابد:

أطفال أيوب من يرعاهم إلا أنا؟
ضاعوا ضياع اليتامى فى دجى شاتٍ
يا ربّ ارجع على أيوب ما كانا:
جيكور و الشمس و الأطفال راکضه بين النّخيلات
و زوجه تتمرّى و هى تبتسمُ
أو ترقبُ الباب، تعدو كلما قرّعا:
لعلّه رجعا

مشاءه دون عكاز به القدم!^ (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۵۳)

از سویی دیگر، سیاب در سروده دیگری به نام "قالوا لایوب" نیز از آن چهره بهره گرفته است اما با نگاهی تازه و شایسته نقد و بررسی. او در این سروده به این باور رسیده است که آنچه از بلا و سختی نصیبش شده، به خاطر گناہانی است که وی در زندگی‌اش مرتکب شده و پذیرای اینکه خداوند مصیبت را نصیب وی کرده، نیست. این است که با اتخاذ اسلوب «گفتگو» می‌گوید:

قالوا لأیوب: "جفاک الاله!"
فقال: "لا یجفو
من شدّ بالإیمان، لا قبضتاه
ترخی ولا أجفانه تغفو"
قالوا له: "والداء من ذا رماه
فی جسمک الواهی ومن تبتّه؟"
قال: "هو التفکیر عمّا جناه

قایل والشاری سدی جتّه.^۹ (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۷۰)

چنین به نظر می‌رسد که سیاب به عنوان شاعری مسلمان در پی آن بوده که با سرایش این سروده، اندک پرخاشگری‌ای که در سروده نخستینش جای داده، کم رنگ نماید و بر تعهد و التزام خود نسبت به دین اسلام تأکید نماید، و ذهنیت مخاطب مسلمان خود را - که رگه‌هایی از تفکر توراتی را در سروده‌اش می‌یابد - نسبت به خود تغییر دهد.

از آنچه در این بخش گفته شد می‌توان به این نتیجه رسید که سیاب در به کارگیری نماد ایوب «همزاد پنداری» کرده و تجربه بیماری و غربت خود را با الهام از او بیان داشت. کاربست تکنیک «نقاب» به وی کمک کرده تا با حلول در این شخصیت دینی، با وی درآمیزد و با گذر از زمان، به جای او سخن گوید، گرچه رفته رفته با بکارگیری برخی واژگان همچون بوق ماشین، لندن، جیکور و... سر از نقاب درآورد و به مخاطب فهماند که وی ایوب عراقیست و تجربه‌اش در امتداد تجربه ایوب دینی. دیگر اینکه بهره‌گیری از چهره دینی ایوب، این فرصت را به شاعر داده تا سروده‌ای کاملاً منسجم و یکپارچه به مخاطب ارائه دهد که آغاز و پایانش به یک چیز ختم می‌شود. ضمن اینکه حضور شخصیت توراتی و قرآنی در شعر معاصر و امتدادبخشی به آن چهره کهن، سبب اصالت‌دهی به اثر جدید گشته است. از سوی دیگر سبب شده تا شاعری چون سیاب با الهام‌گیری از تجربه دینی آن چهره، برای بیان تجربه کاملاً شخصی خود به راحتی از آن کمک گیرد و به «اشتراک عینی» تی. اس. الیوت نزدیک گردد. باری، سیاب در این سروده به نقل تجربه کاملاً ذاتی و شخصی مبادرت می‌ورزد، البته با هنری چشمگیر و با استفاده از شگردهای بیانی‌ای همچون بینامتنی، پارادوکس، آشنایی زدایی، نقاب، واج‌آرایی، دیالوگ، مونتاژ، نوستالژی و... از این رو ما با سروده‌ای روبرو هستیم که از نظرگاه نقد ادبی در سطح بالایی قرار دارد و روساخت و زیرساخت آن، به شکل هنرمندانه‌ای تنظیم گشته است؛ گرچه تم و درون‌مایه‌اش چیز ساده‌ای جز بیماری نبوده است.

ایوب (ع) در شعر محمود درویش

هر زمان که از پایداری و مقاومت در شعر معاصر عربی سخن به میان می‌آید محمود درویش (۱۹۴۱-۲۰۰۸) حرف اول را می‌زند و در این مجال پرچم‌دار است. وی شاعریست که شعر مقاومت معاصر عربی را با سروده‌هایش رسمیت بخشید. در شعرش خواهان آزادی است و آرمان اصلی‌اش

رهایی از شر دشمن غاصب یعنی اسرائیل نابکار است. توجه به مصیبت‌های انسان عربی به شکل عام، و انسان فلسطینی به شکل خاص، از او شاعری ساخته مردمی و میهن‌خواه که حتی در عاشقانه‌ترین شعرهایش، می‌توان رگه‌هایی از تعهد یافت. تجربه تلخ زندان و آوارگی شاعر و دیگر هم‌نسلانش، در شعرش بازتاب فراوانی داشته و الهام‌بخش مفاهیم متعددی شد. شعر درویش القاگر آرمان‌های انسانی آواره است که بی‌کاشانه و بی‌یار و یاور مانده، با این همه امید از دست نمی‌دهد و به فردهای روشن امیدوار است و دیگران را به پایداری و ایستادگی فرامی‌خواند (خلیل، ۲۰۱۱، ۲۴۴-۲۵۳).

از سوی دیگر، درویش شاعری است با ذهنیتی سرشار از آموزه‌های دینی که برای بیان خواسته‌های خود و آنچه در ذهن دارد به فراخور ماهیت تجربه و زمان و مکان آن، با پرداختی هنری، از آنها بهره می‌گیرد. متون دینی و بویژه تورات، انجیل و قرآن کریم سازه اصلی میراث‌گرایی‌های وی را تشکیل می‌دهد که البته شخصیت‌های کهن دینی سهم عمده‌ای از شخصیت‌های حضور یافته در بافت شعرش را به خود اختصاص داده‌اند که هنرنمایی در فراخوانی و بکارگیری آنها به پویایی متن ادبی وی انجامیده و اصالت خاصی به آن داده است.

از میان شخصیت‌های دینی‌ای که توجه درویش را به خود جلب کرده و با توجه به بار مفهومی‌ای که داشته در شعر شاعر حضوری فعال و پربسامد یافت، چهره حضرت ایوب (ع) است. شکنجه، عذاب، آوارگی و گونه‌های مختلفی از مصیبت‌هایی که نصیب محمود درویش و دیگر هم‌نسلان وی شده، شاعر را برآن داشته تا در جستجوی شخصیتی برآید رنجور و مصیبت‌دیده، اما صبور و مقاوم. اینجاست که حضرت ایوب به خاطر همسویی با تجربه شاعر و دیگر فلسطینیان آواره، سر از متون دینی برمی‌آورد و با مصیبت‌دیدگان معاصر همگام می‌شود. این است که برای اول بار در سروده «أبی» از دفتر شعری «عاشق من الفلستین» حضور می‌یابد و شاعر را در ترسیم معنای ذهنی‌اش یاری می‌رساند. آنجا که متکلم و دیگر مبارزان از رنج و عذاب بی‌شمار به ستوه آمدند و چنین احساسی به آنان دست می‌دهد که رنج و عذاب جانکاهی که متحمل می‌شوند حقشان نیست و به نوعی مورد بی‌مهری خداوند خویش قرار گرفته‌اند! اما پیغامی از طرف شخصی به نام «پدر» دریافت می‌کنند که ایوب و صبر وی را به آنان یادآوری می‌شود:

یوم کان الإله یجلده عبده
 قلت: یا ناس! نکفر؟
 فروی لی اُبی.. وَطَاطاً زنده:
 فی حوار مع العذاب کان ایوب یشکرُ
 خالق الدود..و السحاب!
 خُلق الجرح لی أنا
 لالمیت..ولا صنم
 فدع الجرح و الألم
 و أعنی علی الندم!^۱ (درویش، ۲۰۰۰: ۷۰)

همانگونه که از متن برمی آید سروده، با بعد روایی یا داستانی آغاز می گردد؛ بدین شکل که آواره رنجور فلسطینی در این صحنه سخت بی تاب گشته است. او به همراه دیگر آوارگان در بعد سیاسی خود دچار وسوسه می گردند تا در برابر دشمن تسلیم شوند و مقاومت را کنار بگذارند، و در بعد دینی خود به کفر ورزیدن گرایش پیدا می کنند، اما با یک جهش ناگهانی به گذشته یا همان «فلش بک» کلام پدر را به یاد می آورند که به شک و وسوسه هایشان پایان می دهد. پدری که چاره را جز صبر نمی داند و برای دعوت به پایداری، صبر ایوب را به یادشان می اندازد، که چگونه وی پذیرای عذاب الهی شده بود و به قضا و قدر خداوند تن داد و در برابر ناملازمات ایستادگی کرد (الریجات، ۲۰۰۶: ۴۹-۴۸).

به هر روی، اگر به گواه تورات «شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، و ایوب را از کف پا تا کله - اش به دمل های سخت مبتلا ساخت» (سفر ایوب، اصحاح ۲، شماره ۷) دشمن شیطان صفت معاصر - صهیونیست - نیز در کمین فلسطینیان بی دفاع نشسته تا از آنها ایوبی دیگر بسازد. اما فلسطینی آواره و بی آشیانه باید از ایوب کهن، الگوپذیری کند و بر مصیبت های متعددش صبر پیشه نماید، به این امید که روزی زخم های او التیام یابد و عزت از دست رفته اش بازگردد. نکته ای که در اینجا بیانش لازم می آید این است که شاعر در خلال متن خود گفته «زخم برای من آفریده شده، نه برای مرده.. و نه برای بت» تا با تعبیر رمزگونه و هدفمند بگوید: کسی یادش جاودان و همیشگی می گردد که اهل پایداری و دشمن

ستیزی باشد و مصیبت‌ها را به جان بخرد، و کسی که به ذلت و زبونی تن دهد و پایداری نکند و سرِ ستیز با دشمن نداشته باشد مرده‌ایی بی‌جان بیش نیست.

ایوب فلسطینی در سروده «جواز السفر»، بی‌نام و هویت است و برخلاف چهره دینی خود، از برباد رفتگی می‌رنجد و نه از زخم‌های بدن. وی در بعد جدید، از خدای خود می‌طلبد که دیگر بار عذابش ندهد و به او رحم نماید. بی‌هویتی البته شامل حال تمامی ایوب‌های فلسطینی گشته؛ بنابراین از پیامبران می‌خواهد که از نام درختان و دره‌ها نپرسند که آنها نیز پاسخی جز «ندانم‌گویی» نخواهند داشت:

عَارٍ مِنَ الْأَسْمَاءِ، مِنَ الْأَتْمَاءِ؟

فِي تَرْبَةِ رَبِّيْتِهَا بِالْيَدِينِ؟

أَيُّوبُ صَاحِبِ الْيَوْمِ مَلَأَ السَّمَاءَ:

لَا تَجْعَلُونِي عَبْرَةً مَرْتِينِ!

يَا سَادَتِي! يَا سَادَتِي الْأَنْبِيَاءِ

لَا تَسْأَلُوا الْأَشْجَارَ عَنِ اسْمِهَا

لَا تَسْأَلُوا الْوُدْيَانَ عَنِ أُمِّهَا

مِنْ جِبْهَتِي يَنْشِقُ سَيْفُ الضِّيَاءِ

و يَدِي يَنْبَعُ مَاءُ النَّهْرِ^{۱۱} (درویش، ۲۰۰۰: ۱۷۴)

بافت متن و آنچه در آن گنجانده شده حاکی از آن است که ایوب در اینجا برخلاف چهره ستی خود، رنگ سیاسی - اجتماعی به خود می‌گیرد که عذاب جانکاهش بی‌هویتی و آوارگی است. درد او این است که در خاکی بی‌نام و بی‌هویت گشته که با دستان خویش آنرا آباد ساخته! البته اینکه شخص در وطن خود غریب باشد، نهایت غربت و زشت‌ترین شکل آن است و بی‌گمان ما را به یاد گفته شاعر فارسی‌زبان می‌اندازد که در جایی می‌گوید: «دست بردار ازین در وطن خویش غریب/ قاصد تجربه‌های همه تلخ/ با دلم می‌گوید که دروغی تو، دروغ/ که فریبی تو فریب.» (اخوان‌ثالث، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

لازم به ذکر است اینکه متکلم گفته: دیگر بار مرا نیازمای و مایه عبرت قرار مده، مؤید این مطلب است که چهره ایوب فلسطینی در امتداد همان ایوب ستی - دینی است که زمان و مکان تجربه‌اش متفاوت گشته، و البته دارایی‌هایش که چیزی جز نام و هویت و سرزمین نبوده، که آنها را هم از دست

داد. بنابراین سازه متن جدید پیش‌روی از میراث کهن دینی تشکیل شده و همین امر موجب اصالت‌بخشی متن گشته است. البته باید خاطر نشان نمود که تفاوت درد ایوب دینی با ایوب فلسطینی در این است که ایوب نخستین دردش «آسمانی» است و با صبر و تحمل و تسلیم التیام می‌یابد، اما ایوب فلسطین دردش «زمینی» است و تنها با شورش و قیام و نبرد شفا خواهد یافت (النقاش، ۱۹۷۱: ۱۰۴).

به هر روی، ایوب معاصر در این متن، دیگر توان تحمل درد ندارد و صبر و شکیبایی‌اش را از دست داده؛ از این رو ناله‌ای شبیه آنچه در تورات داشته، سر می‌دهد و از رنج‌هایی که بر اثر آوارگی و تبعید بر سر او و دیگر مردم فلسطین آمده سخن می‌گوید. (الریحات، ۲۰۰۶: ۴۸-۴۷) آن ناله‌ها تا حد زیادی ما را به روایتی درباره ایوب تورات می‌اندازد آنجا که آمده: «و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز خود را نفرین کرد. و ایوب متکلم شده، گفت: «روزی که در آن متولد شدم، هلاک شوم،... چرا در رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم، چرا جان ندادم؟» (سفر ایوب، اصحاح ۳، شماره ۱۱ و ۱۲) در پرتو این مسأله، متن جدید شاعر با متن کهن دینی «بینامتنی» دارد و مخاطب را وامی‌دارد تا متن گذشته را به یاد بیاورد و در ذهن خود به مقایسه آن دو پردازد.

محمود درویش در سروده «مدیح الظل العالی» نیز جهت ترسیم مفهوم پایداری از نماد ایوب بهره گرفته است و به فراخوانی جزئی این چهره دست یازیده است. اما این بار ایوبی را برای مخاطب به تصویر می‌کشد که پس از تحمل رنج و عذاب، در کنار ققنوس جان سپرده:

وحدی علی سطح المدینه واقف ..

ایوب مات، و ماتت العنقاء، و انصرف الصَّحَابَه

...كنت وحدی

عندما قاومت وحدی

وحده الروح الأخریه..^{۱۲} (درویش، ۲۰۰۰: ۳۵۴)

از اینکه در بستر شعر شاعر، مرگ ایوب با مرگ پرنده اسطوری «ققنوس» در یکجا گرد آمده، بی‌گمان اشاره ایست رمزگونه به این مسأله که اگر هم مبارز در راه وطن، جان سپرد همچون ققنوس افسانه‌ای با مرگش، تولدی دیگر می‌یابد. گذشته از آن، فراخوانی چهره سنتی ایوب در این متن، در عین اینکه تأکیدی بر صبور بودن وی داشته، می‌تواند القاگر تنهایی وی نیز در این بافت باشد. به بیان ساده‌تر

همچنانکه ایوب در بعد دینی خود به هنگام رنج و عذاب، تنها و بی‌کس ماند، ایوب معاصر هم در برابر بیماری و عذاب زمانه، یاریگری برای خود نمی‌بیند. بازتاب اندیشه بی‌یاوری و بی‌کسی در تکرار واژه «وحده» و «الموت» به خوبی به مخاطب متن القا می‌شود (ر.ک: عرب، ۱۳۸۸: ۱۲۳). نکته دیگر در بازتاب نوعی خشم صاحب متن از کسانی که او را تنها رها نمودند نهفته است؛ بسامد بالای واج‌های «ح» و «ق» در نمونه شعری، با تصاویر ذهنی و اندیشه شاعر تناسب دارد و تداعی کننده نارضایتی وی از کسانی است که دست از پایداری کشیدند و رهایش نمودند.

محمود درویش در سروده «جداریه» نیز به فراخوانی جزئی شخصیت ایوب پرداخته، و خطاب به آنکه موجب رنجش و آزار وی می‌شود گفته:

...رَبِّمَا أَسْرَعْتَ

فی تعلیم قابیل الرمايه. رَبِّمَا

أَبْطَأْتَ فِی تَدْرِیْبِ أُیُوبِ عَلِی

الصبر الطویل^{۱۳} (درویش، ۲۰۰۰: ۷۲۹)

متن حاضر با فراخوانی جزئی قابیل و ایوب موجب بینامتنی گشته و مخاطب را به نوعی به مقایسه بین تجربه گذشته و معاصر چهره‌ها وامی‌دارد. چهره‌های فراخوانده شده، همسو با چهره پیشین خود هستند؛ قابیل قاتل است و ایوب هم صبور. متکلم از مخاطبش می‌خواهد جانب انصاف را با او نگه دارد و وی را مورد بی‌مهری قرار ندهد (ر.ک: المساوی، ۲۰۰۹: ۹۵-۹۴).

باری، ایوب محمود درویش در صحنه‌های متعددی حضور می‌یابد؛ گاهی به خاطر آنهمه صبر و تحمل، الگویی مناسب برای کسانی می‌گردد که سودای تسلیم در سر می‌پرورانند، اما با یادآوری مصیبت‌های ایوب و البته صبر وی، سختی را به جان می‌خرند و در برابر مصیبت‌های آوارگی صبر می‌نمایند. در چرخه دیگر بیماری جسمانی ایوب، جای خود را به درد جانکاه بی‌هویتی و آوارگی می‌دهد که البته این درد -برخلاف درد پیشین- تنها با مبارزه و نبرد با دشمن خون‌آشام و پیروزی بر وی التیام می‌یابد. در تابلویی دیگر ایوب فلسطینی تنها و بی‌کس مانده و یاریگری در کنارش نمی‌بیند، انسان که در گذشته به هنگام بیماری همگی و حتی زن و فرزندش او را رها کردند. این است که به

اصرار باید گفت: ایوب محمود درویش، شخصیتی است فلسطینی که دردش درد آوارگی و بی‌هویتی و سرخوردگی است و درمانش نیز پیروزی بر دشمن نابکار صهیونیست و بازگشت به سرزمین مادری.

ایوب (ع) در شعر عبدالعزیز المقالح

عبدالعزیز المقالح (متولد ۱۹۳۹) شاعر معاصر یمنی از جمله شاعرانی است که به دلیل آگاهی و شناخت از میراث گذشته، شعرش از روساخت و زیرساخت خوبی برخوردار است و به نوعی چند لایه‌ای و معمّاگونه هست. تجربه‌های تلخ و ناگوار زندگی شخصی و مصیبت‌ها و ناگواری‌هایی که بر سر او و هم‌نسلانش آمده از وی شاعری ساخته غمگین و دردآشنا، و شعرش را بسوی خاصی جهت‌دهی کرده است. مقالح در خصوص غم و اندوه خود و دیگر یمنی‌ها در جایی گفته: بیشتر یمنی‌ها که خودم نیز یکی از آنانم از سخن گفتن درباره گذشته بیزارند؛ زیرا گذشته آنان را به یاد مسائلی می‌اندازد که غمگین می‌شوند و به گریه می‌افتند. هر یمنی‌ای در حافظه‌اش سیلی از ترس و غم دارد. اندوه در کشورمان اولین چیزی است که کودک از پستان مادرش می‌نوشد، و اولین لقمه‌ای است که در زندگی‌اش آن را می‌خورد. غم خوراک اصلی ما یمنی‌هاست؛ تروریسمی که در سایه‌اش قد کشیدیم، ترسی که با آن بزرگ شدیم، محرومیتی که با آن زیستیم، همه این‌ها ما را قربانی اندوه قرار داده است (ابو جبین، ۲۰۰۴: ۳۳۰).

مسلماً غم و اندوه شخصی و جمعی شاعر سبب شده تا الهام‌گیری وی از میراث و شخصیت‌های کهن نیز تابع همان عامل باشد. بیشتر شخصیت‌های گذشته وی در فضایی غمبار و تیره حضور پیدا می‌کنند و بازگو کننده مصیبتی از مصیبت‌های شاعر و یا هم‌نسلانش هستند به گونه‌ای که از طریق همان شخصیت‌ها و فضای حضور یافته در آن، می‌توان به نظام فکری وی دست یافت. به دیگر بیان شخصیت‌های سستی این امکان را به شاعر داده تا با الهام‌گیری از آنها به واگویی دردها و برهنه‌سازی زخم‌های جامعه یمنی پردازد و البته به کمک همان‌ها به آزادسازی واپس‌زده‌های خود اقدام نماید. از جمله شخصیت‌هایی که در شعر شاعر حضور یافته و سعی کرده تجربه‌ای از تجارب خود را بر او حمل نماید، شخصیت حضرت ایوب (ع) است که سروده‌ای به نام «ایوب المعاصر» خود را نشان داده است.

مقالح که به گواه منتقدان، شخصیت‌های خود را به گونه‌ای در بستر متن بکار می‌گیرد که دوگانه و دو پهلو باشند و با چهره‌ستنی خود متفاوت گردند (ابوطالب، ۲۰۰۹: ۴۰۲). در سروده «ایوب المعاصر» با تصریح به نام آن حضرت مخاطب را به فضای جدید سوق می‌دهد. عنوان سروده بر این امر گواهی می‌دهد که متکلم بر آنست تا چهره متفاوتی از ایوبی که مخاطب در متون دینی درباره آن خوانده برای وی به نمایش بگذارد که البته همین عنوان پرسش‌هایی را برای مخاطب ایجاد می‌نماید؛ اینکه ایوب در بعد جدید خود چه مسائلی را تجربه می‌کند؟ با اصل دینی خود چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ چرا شاعر بر آنست که او را معاصر و جدید ارائه دهد؟ و... تداعی این پرسش‌ها در ذهن سبب می‌شود که مخاطب متن نسبت به خواندن آن شوق پیدا کند و برای دریافت پاسخ‌های خود تا پایان آن را بخواند که البته این امر با پیش‌اندیشی شاعر حاصل گشته است. به هر روی متکلم در متن شعری شروع به بیان ماجرا می‌کند و می‌گوید:

أیوب ..

علی طریقکم مصلوب

أمال راسه

ألقى به علی صدرٍ مُهَشَّمٍ منخوب

تَجْفَلُ مِنْهُ النِّظْرَاتُ

تَجْفَلُ الْقُلُوبُ

حاول أن يسكب دمه أمامكم

کی تمنحوه بعض العطف و الرثاء

تحسّس الجفون

فَتَشَّ أَعْوَارَ الْعَيُونِ

محاو لانه تَحَطَّمَت

تبددت هباء

لا دمه أجدت

و لم تعصر من الجفون ماء^{۱۴} (مقالح، ۱۹۸۶: ۲۱۱)

آنگونه که از متن برمی آید متکلم با اختیار بعد روایی و نمایشی با مخاطبان خود به سخن می‌شود و از ماجرای ایوب معاصر با آنان می‌گوید؛ اینکه ایوب دینی، چهره‌اش امتداد می‌یابد و امروز برخلاف اصل دینی خود، بلایش نه آسمانی، که زمینی است و توسط دیگران به صلیب کشیده شده! اگر او در پیش با توجه به ماهیت بیماری‌اش از خداوند کمک می‌خواست، امروز مصیبت‌زده‌ای است که شفایش به دست دیگر انسان‌هاست. اما ایوب معاصر یمنی که تشنه یاری و دستگیری است، کسی را نمی‌بیند که یاریگرش باشد و دارای کوشش بی‌ثمر گشته است. وانگهی استفاده متکلم از واژگانی که واج‌های خاص و ثقیلی دارند و یا خود آن واژگان غرابت استعمال دارند همچون مهشم، منخوب، تجفل، اغوار، عیون، جفون و... در بستر متن، می‌تواند القاگر درد و رنج و شدت ناراحتی ایوب معاصر و همچنین غربت وی باشد.

باری، تصویر دیداری‌ای که متکلم ارائه داده و سعی کرده با ذکر جزئیات آن را برجسته نشان دهد، حکایت از بیماری جدیدی دارد که دامنگیر ایوب شده و کسی هم راضی نیست تا به کمک وی بشتابد. اینکه چرا ایوب معاصر به این روز افتاده و چه کسی وی را به صلیب کشیده می‌تواند پرسش‌هایی باشد که به ذهن مخاطب خطور نماید. از این رو در ادامه متکلم گفته:

منذ قطعتم ثدی أمه فی زمن الرضاعه

دموعه مضاعه

سالت علی المهد مع الحلیب

اختلطت مع الدماء

تأثرت فی لیلہ الرهیب

ما عاد صابراً

و لیس فی وقوفه شجاعه

فالصبر بثرنا الغریب

أیقونه الجبان.. و الصلیب^{۱۵} (مقاله، ۱۹۸۶: ۲۱۳-۲۱۲)

از متن برمی آید که متکلم از ابتدای امر روی سخنش با کسانی بوده که ایوب را مصیبت‌زده کردند و دیگر بار سبب شدند تا وی در لباسی دیگر رنجی جدید داشته باشد. آنان ظلم و ستمگری خود را از

همان زمانی که ایوب نوزادی شیرخواره بود در حَقّش روا داشتند؛ پستانان مادرش را بریدند و سبب شدند تا اشک و شیر و خون در گهواره‌اش با هم درآمیزند و از همان شب هولناکِ حادثه با این جنایتشان صبر را از ایوب سلب نمودند و از آن تمثالی برای شخص ترسو و صلیب ساختند. به بیان ساده‌تر با جنایتشان از او ترسویی ساختند و صبر و صلیب را نشانه‌ای از نشانه‌های آن شخص قرار دادند. ظلم و ستم اطرافیان به ایوب یمنی و تلخی تجربه جدید وی، ما را به تجربه تلخ ایوب تورات می‌اندازد، آنجا که ایوب پیامبر با تحسر و اندوه فراوان گفته: «در نظر آشنایان بیگانه شدم، بچه‌های کوچک نیز مرا حقیر می‌شمارند و چون برمی‌خیزم، ضد من حرف می‌زنند. کسانی را که دوست می‌داشتم، به من پشت کرده‌اند.» (سفر ایوب، اصحاح: ۱۹).

راوی داستان تلخ ایوب معاصر، بار دیگر به منظور ترسیم دقیق‌ترِ جراحات‌ها و زخم‌های جدید ایوب، به شرح وضعیت وی می‌پردازد و با ارائه تصاویر دیداری اینگونه برای مخاطبین به روایت خود ادامه می‌دهد:

ثار، بکی

مشی علی طریق النائحین و الحواه

مزق ثوب الصبر قال: آه

..حاول أن يمتدح الخناجر

أن يستعير صوت مطرب و شاعر

أن يمنح الجلاذ بعض الحمد و المديح

لكن لسانه المقطوع

صوته الذبيح

خاناه فی محنته الكبيره

فی الليله الضريه

فما استطاع أن يطلق أسر صوته، و أن يصيح

و حين خاتته بقايا الكلمات و الدموع

حاول أن يرفع كفه مستجدياً براءه الجموع

کان ذراعہ مقطوع

و أنفه مجدوع^{۱۶} (مقاله، ۱۹۸۶: ۲۱۳)

ایوب یمنی در این چرخه برخلاف اصل دینی خود اهل جزع و فزع است، گریه‌کنان و آه‌کشان به راه می‌افتد، برای رهایی از بلایی که گرفتارش شده تکاپو می‌کند؛ می‌کوشد تا خنجرها را بستاید، قدری جلاد را مدح و ثنا گوید، اما ره به جایی نمی‌برد؛ از آن‌روی که زبان بریده و صدای خفه شده وی در آن شب تیره و تاریک به او خیانت می‌کند و یاریگر وی در برابر این مشکلات نیستند، بنابراین تلاشش برای رسیدن به هدفی که در سر دارد بی‌نتیجه است، بویژه آنکه واژگان و اشک‌ها نیز در این خیانت سهیمند. در دیگر سوی کوشید تا پاکی و بی‌گناهی دیگران را بطلبد که البته در آن کار نیز شکست خورد زیرا بازوانش قطع شده و بینی‌اش بریده شد.

در نگاهی دیگر می‌توان چنین برداشت نمود که زبان بریده شده و صدای خفه شده در گلو، بازوان قطع شده و بینی بریده، همگی رمزی است در ارتباط با مبارزی که یاران خود را از دست داده و تنها و بی‌کس مانده است. ایوب معاصر مبارزی است که در راه رسیدن به خواسته‌هایش از دست دشمنان خود رنج‌ها کشید و جراحات‌ها بر تن دارد. او در راه عینیت‌بخشی به اهداف و ایده‌های خود و نیز اثبات بی‌گناهی هم‌مسلمان خویش، کوشید همه‌اقتدار مردم یمن را با خود همراه سازد، اما کسی به یاری‌اش نشتافت و وی از سر بی‌مهری و سرخوردگی از آنان بیزار گشت و به جایی رسید که گفته: کرهت الحناجر تهتف ظامئه للظما/ کرهت البصیره مفتوحه/ و کرهت العمی از این رو کوشش ایوب معاصر برای رسیدن به اهداف مورد نظر کوشش بی‌فرجام است به همین خاطر شاعر در جایی با حسرت بیان داشته «بیچاره شاعر عربی، بیچاره انسان عربی، آزادی برای او همچنان بسان سرزمین دور دست وعده داده شده است، انسان امروز به کره ماه رسیده، اما وی به آزادی‌اش نرسید!» (مسعد الجلوب، ۲۰۰۷: ۲۴۴). آنچه در بندهای بعدی از زبان متکلم می‌شنویم مؤید همان بی‌مهری‌های مردم در حق ایوب معاصر است و نشانگر این است که او از کینه‌توزی و چنددستگی آنان در رنج است، آنجا که می‌خوانیم:

أناکل أنفسنا فی المدینه

و من حول أسوارها تتمطی العیون اللعینه؟

أنشعذ للأقربین الخناجر؟

و نزرع فوق البيوت المقابر
و نصلب أحلامنا في سكينه
و أعداؤنا يسلبون الديار
شموع النهار^{۱۷}

در بندهای فوق از بلائی ایوب یمنی گره‌گشایی شده است به گونه‌ای که مخاطبِ متن، با اندکی دقت درمی‌یابد ایوب یک فعال سیاسی - اجتماعی است که از آغاز کوشیده تا کوتاهی مردم در امور مربوط به این کشور را رمزگونه و نمادین به مخاطب القا کند. در تفسیر دیگر و با نگاهی دقیق‌تر و محققانه‌تر می‌توان گفت: ایوب معاصر عبدالعزیز مقالِح همان کشور یمن می‌باشد که شاعر به نوعی سخنگوی اوست و به جای آن با مخاطب وارد گفتگو می‌شود. ایوب معاصر (کشور یمن) از بی‌مهری مردمانش زخم‌های عمیقی بر تن دارد، او بسان شخصی است که سینه‌اش له شده و جسمی لاغر و مردنی برایش مانده، مردم از دیدنش می‌رمند و دل‌ها می‌گریزند، هر چه تلاش می‌کند تا کسی یاری‌اش نماید گویا آب در هاون می‌کوبد!

از نظر شاعر علت زخم‌های ایوب معاصر (کشور یمن) را باید در مردم جست. آنان با همدیگر یک‌دل نیستند و با هم سرِ جنگ دارند، به روی یکدیگر خنجر می‌کشند و برای کشتن هم نقشه می‌کشند. زمانی که حال و روز مردم کشوری چنین باشد و نسبت به همدیگر رحم نداشته باشند، طبیعی است که دشمن خون‌آشام از آبِ گل‌آلود ماهی صید کند و بدون هیچ‌واهمه‌ای در روز روشن کشورشان را اشغال نماید. چنددستگی و نزاع و تفرقه مردم، بیماری ایوب معاصر است و درمانش در اتحاد و همصدایی و یک‌صدایی آنان نهفته است. چون چنین است پیغام وی به مردم این است که با اتحاد و همبستگی به فریادش برسند و اجازه ندهند که دشمن نابکار فرصت یابد تا نقشه‌های شوم در سرش بپروراند. اما وقتی مردم به اصول اولیه پایبند نباشند و آرمانی برای کشورشان نداشته باشند، تیشه به ریشه خود می‌زنند و در راه نابودی سرزمینشان قدم برمی‌دارند. این است که ایوب معاصر به شدت از عملکرد مردم سرزمین خود خشمگین است و از فرجام تفرقه آنان می‌گوید که بی‌شک به هنگام جنگ با دشمن چیزی جز کشته شدن و کشته دادن نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت:

أقول لكم إننا تافهون
وإن مدافعنا كالقلوب جبانه
نوجّها حيث يحتشد الظالمون
فترجع خائبه و مهانه
لتحصدنا
لتسد العيون

فلا تجتلی فی الدخان رؤوس الخیانه^{۱۸}

متن سروده در چرخه آخر بر این امر گواهی می‌دهد که ایوب معاصر وقتی خود را در رسیدن به اهداف مورد نظر ناکام می‌بیند سرخورده و دلشکسته می‌شود و چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه سرش را به سوی سینه له شده و مجروح خود گیرد و با چشمان پر اندوه و غمش به خاک بنگرد و با تلخی هرچه تمام‌تر به ترک دنیای زشتش بپردازد و از این رهگذر خودش را از سگان پلید روزگار رها سازد. آری ایوب معاصر برخلاف اصل دینی خود، بی‌صبر زیست و رنجور جان سپرد:

أعاد رأسه على الصدر المهشم الجريح
رمى بعينه إلى التراب
ودّع في مراره عالمه التبيح
أطلق روحه أنقذها من دنس الكلاب
عاش لاصبر

و مات في العذاب^{۱۹}. (مقاله، ۱۹۸۶: ۲۱۴)

از آنچه در این بخش گفته شد به این دریافت می‌رسیم که ایوب معاصر عبدالعزیز مقالِح همان کشور امروز یمن است و آنچه شاعر سعی کرده رمزگونه و سمبولیک به روایت آن بپردازد، نابسامانی‌ها و ناهمگونی‌های موجود در کشور یمن است که وی ایوب معاصرش خوانده و از آن نابسامانی‌های کشور، زخم‌ها و جراحات‌های جدید ایوب اراده نموده است. البته تذکر چند نکته در اینجا ضروری می‌نماید و آن اینکه شاعر با توجه به داشته‌های ذهنی مخاطب نسبت به چهره حضرت ایوب، اقدام به «آشنایی زدایی» در اصل دینی وی نموده است، بدین شکل که ایوب یمنی برخلاف اصل دینی خود به

صلیب کشیده شده، پستان مادرش بریده شده، زبان وی قطع شده، صدایش در گلو خفه شده، دستش بریده گشته و بینی‌اش کوتاه، که البته هیچ یک از این موارد در اصل توراتی و قرآنی ایوب دیده نمی‌شود و مخاطب به نوعی با حجم گسترده‌ای از عادت‌ستیزی و یا آشنایی‌زدایی روبرو هست.

نکته دیگر اینکه درد ایوب یمنی، درد زمینی است و نه آسمانی. دردش بی‌غیرتی و بی‌تعصبی مردم سرزمینش است؛ همانانکه با یکدیگر سر‌نزاع دارند و به خون همدیگر تشنه‌اند. در پرتو این امر، شفای این ایوب نیز در همبستگی و اتحاد آن مردم نهفته است که البته در متن حاضر هرچه تلاش کرد تا آن اختلاف را ریشه‌کن کند و بین آنان برادری ایجاد نماید نتیجه‌ای حاصل نشد. با مشخص شدن نوع بیماری ایوب یمن می‌توانیم بگوییم: مقالح به چهره دینی و سستی ایوب پیامبر بعد سیاسی-اجتماعی بخشیده و تلاش کرده تا با افزوده‌ها و واگویه‌های جدید خود، به بیان مصیبت‌های کشورش پردازد. به هر روی، بهره‌گیری از چهره کهن ایوب، به شاعر این فرصت را داده تا سروده‌اش را از وحدت ارگانیک و یکپارچگی درونی برخوردار سازد، به گونه‌ای که آغاز تا پایان سروده همچون پیکره‌ای به هم پیوندد و از همان چیزی برخوردار شود که منتقدان ادبی آن را «الوحدہ العضویہ» نام می‌نهند. در ضمن علت اینکه از ابتدا تا انتهای سروده تنها صدای یک شخص به گوش می‌رسد، القاگر این اندیشه است که ایوب معاصر یمنی، در راه رسیدن به خواسته‌های مشترک و جمعی خود، تنها و بی‌کس مانده و یاریگری در میان نیست. و فرجام سخن اینکه ایوب این سرزمین - برخلاف چهره سستی خود- بی‌آنکه جسمش شفا یابد رنجور و زخم بر تن از این دنیا رخت بربست.

نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه دست یافت که گرچه حضرت ایوب (ع) چهره دینی است و در متون دینی از وی سخن به میان آمده، اما تجربه‌های گوناگون شاعران معاصر عربی در بستر شعری دخالت کرده و با توجه به ابعاد شخصیتی این چهره دینی شاعران این امکان را یافته‌اند تا گونه‌های مختلفی از تجربه‌ها، دغدغه‌ها و خواسته‌های شخصی و غیر شخصی خود را بر وی حمل کنند و با الهام‌گیری از او به ترسیم آنها پردازند. بر این اساس، ایوب (ع) در شعر شاعران معاصر عربی از ساختار

کلیشه‌ای و سستی خود فراتر رفته و به نوعی عهده دار نیت‌ها، آرزوها، اشتیاق‌ها و انگیزه‌های شاعران شده است و این فرصت را به آنان داده تا به یاری او به آزادسازی واپس‌زده‌های خود بپردازند. در میان شاعران معاصری که به گونه‌های مختلف از چهره دینی حضرت ایوب (ع) در شعرشان بهره گرفته‌اند، سیاب، درویش و مقالح بیش از هر شاعر دیگر به این چهره اهمیت داده‌اند و هنری‌تر از آنان، تجربه‌های متعدد خود را بر وی حمل نموده‌اند، و هر سه با تمرکز بر رنجور بودن ایوب، به ترسیم مفاهیم ذهنی خود پرداخته‌اند و همین امر آن سه شاعر را در پژوهش ما یکجا گرد آورده است. واکاوی متن‌های شعری شاعران مورد بحث، حکایت از این دارد که هر یک از آنان بنا به دغدغه خاص خود ویژگی‌هایی به شخصیت ایوب بخشیده‌اند که با دیگری متفاوت می‌نماید. سیاب، وی با بهره‌گیری از شگردهایی همچون نقاب، دیالوگ، پارادوکس، با ایوب همزادپنداری کرده تا به ترسیم بیماری جسمانی خود بپردازد و از دغدغه‌های شخصی و غربتی سخن بگوید که دچارش گشت. نقطه مشترک سیاب و ایوب در بیمار بودن و صبر و تحمل بر بیماری است و همان هم آن دو را در یکجا گرد آورده است. در پرتو این مسأله باید گفت: ایوب سیاب، دردی شخصی دارد با منشأ آسمانی، نوع درد و دغدغه‌اش بیماری جسم است و درمانش نیز در شفای آن نهفته است. هدف از فراخوانی ایوب توسط سیاب نیز ترسیم بیماری و ناتوانی بوده، نسبت تغییر و آشنایی‌زدایی در این چهره اندک، و میزان حضورش در متن، محوری است.

محمود درویش نیز در سه گام با فراخوانی و بکارگیری چهره دینی حضرت ایوب، سازه متن خود را بر اساس میراث دینی بنا نموده است. او با الهام‌گیری از ایوب، بُعد روایی یا داستانی به متن خود داده و با جهش به گذشته، مخاطب را به الگوپذیری از ایوب و صبر وی دعوت نمود. ایوب وی از چهارچوب کلیشه‌ای خود فراتر رفته؛ بدین شکل که اگر در بعد توراتی، ایوب توسط شیطان به بیماری مبتلا شد، اینک دشمن شیطان صفت، او و دیگر هم‌نسلانش را به انواع مصیبت‌ها مبتلا ساخته است. اگر ایوب دینی زخم بر جسم داشت، ایوب درویش زخمی در دل دارد؛ وی آواره‌ای است که عزت گذشته‌اش را از دست داده و بی‌نام و بی‌هویت گشته و با از دست دادن گرانبهاترین دارایی خود یعنی وطن، هویت و نام و نشان، تنها و بی‌کس مانده است. از این رو درد او دردی غیر شخصی (سیاسی- اجتماعی) و زمینی است، نوع درد و دغدغه‌اش نیز هویت لرزان و یا به عبارت بهتر بی‌هویتی و آوارگی

است و درمانش نیز در شکست دشمن و بازگشت به سرزمین مادری نهفته است. هدف درویش از این فراخوانی ترسیم بی‌هویتی و اشغالگری دشمن و دعوت به پایداری و مبارزه است، نسبت تغییر در چهره دینی ایوب در متن درویش متوسط، و میزان حضور وی در متن جزئی و اشاره‌ای است، با این حال، تعداد دفعاتی که شاعر از این چهره الهام گرفته درخور توجه است.

عبدالعزیز مقال‌نیز همچون درویش از ایوب خوانش سیاسی-اجتماعی داشته و تلاش کرده با عنایت به داشته‌های ذهنی مخاطب، ایوب را نماد کشور زخم‌خورده یمن بشمارد که از نزاع و کشمکش‌های داخلی جراحات را بر تن دارد و مورد بی‌مهری مردمان خود قرار گرفته است. زخم‌های متعدد ایوب یمنی بر عکس ایوب تورات و قرآن کریم، شفا و درمانی در پی ندارد؛ بدین دلیل که کسی از اهل یمن در پی آن نیست که نابسامانی‌های جامعه را از بین ببرد و با همبستگی و همدلی فرصت تجاوز به خاک آن کشور را از دشمن بگیرد. فرجام سخن اینکه ایوب در عراق همچون پیش، درد جسمانی دارد و غریب افتاده است. ایوب در فلسطین آواره و بی‌خانمان گشته و از بی‌هویتی رنج می‌برد. ایوب در یمن نیز با ابتلا به جراحی تفرقه و کشمکش داخلی شفا نیافته، جان می‌سپرد.

یادداشت‌ها

۱- و ایوب را یاد کن هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب و سختی رسیده و تو مهربانترین مهربانانی (۸۳) پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم، و خانواده اش را و ماندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایه‌ی پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود (۸۴/انبیا).

۲- و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامی که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا دچار عذاب و گرفتاری کرد. (۴۱) بدو گفتیم پای خود را به زمین بکش که آب همین جا نزدیک توست، آبی خنک، در آن آب تنی کن و از آن بنوش. (۴۲) و اهلش را با فرزندان به همان تعداد و دوبرابر فرزندان که داشت به او دادیم تا رحمتی باشد از ما به او و تذکری باشد برای خردمندان. (۴۳) و نیز به او گفتیم حال که سوگند خورده‌ای که همسرت را صد ترکه چوب بزنی صد ترکه به دست گیر و آنها را یکبار به زنت بزن تا سوگند خود را نشکسته باشی، ما ایوب را بنده- ای خویشتن دار یافتیم چه خوب بود همواره به ما رجوع می‌کرد (۴۴/ص).

- ۳- ستایش از آن توست گرچه بلا طولانی گشته/ و هرچند درد تسلط یافته باشد/ ستایش از آن توست، مصیبت‌ها نعمت است/ و آنها جزئی از بخشش تو هستند.
- ۴- اما ایوب اگر فریاد برآورد چنین فریاد می‌کند: "ستایش از آن توست، سختی‌ها مانند شبنم صبحگاهی است،/ و جراحات‌ها هدیه‌های از سوی دوست است/ که من دسته گل‌هایش را در آغوش می‌گیرم/ هدیه‌های تو در دلم ماندگار است،/ هدیه‌هایت دلپذیر است. آنها را به من ارزانی دار.
- ۵- شب زیباست: صداهای جغد/ بوق آمبولانس از دور/ ناله‌های بیماران، و مادری که/ داستان‌های اجدادش را برای فرزندش بازگو می‌کند/ و جنگل‌های شب بیداری، ابرها/ صورت آسمان را می‌پوشاند/ و آن را زیر نور مهتاب روشن می‌کند.
- ۶- دور از تو احساس می‌کنم در شلوغی گم شده‌ام/ پس آیا بایستم؟ فریاد می‌کنم: ای انسان/ ای برادرم، ای تو، ای قایل . . دستم را در این مصیبت بگیر! مرا یاریگر باش، از درد من بکاه و ناراحتی‌ها را دور کن؟ / کجاست غیر تو که بین قبرهای سنگی بخوانمش؟ / آیا بر سر خیابان‌های ناشنای لندن فریاد کنم که: "عزیزانم را برایم بیاورید"؟/ و اگر فریاد کشم چه کسی در پی آن به فریاد کسی که دست به خودکشی زده پاسخ می‌گوید/ به کسی که بر سرش در طول شب هزاران شهر گذر می‌کند؟
- ۷- ای خدا درد و رنج ایوب را ناتوان ساخته/ در دیار غربت بی مال و آشیانه گشته/ تو را در تاریکی فرا می‌خواند/ تو را در تیرگی مرگ فرا می‌خواند: بار سنگین درد و رنج / دلش را به سختی افکنده است،/ آن هنگام که فریاد برآورد بر او رحم کن/ ای نجات بخش کشتی نوح، ظلمت را از من بران، / مرا به خانه برگردان به وطنم.
- ۸- سرپرست کودکان ایوب چه کسی است؟ من/ چون بی‌سرپرستان در تاریکی زمستان سرگشته شدند/ خدایا نعمت ایوب را به او بازگردان: روستای جیکور و خورشید و بچه‌های دوان دوان در بین نخل‌ها را/ و همسر وی را که شادمانه در آینه به آراستن خویش مشغول است/ یا نگاه به در دوخته تا به محض کوبیده شدن بازش نماید/ به این امید که همسرش بازگردد/ بی‌عصا بر پاهایش قدم بردارد.
- ۹- به ایوب گفتند: "خدا به تو ظلم کرده!" / پس گفت: "ظلم نکرده/ کسی که ایمان قوی دارد دو دستش سستی نمی‌پذیرد/ و چشمانش به خواب غفلت فرو نمی‌رود" / به او گفتند: "بیماری از جانب چه کسی است/ در بدن ناتوان تو و چه کسی آن را ماندگار کرده؟" / گفت: "این اندیشه در گناهی است که قایل مرتکب شد و فروشنده بهشت به بیهودگی.

- ۱۰- روزی که خداوند بنده‌اش را شکنجه می‌داد/ گفتم: ای مردم! کافر شویم؟ پدرم در همان حال که سر فرود می‌آورد برایم حکایت کرد:/ در گفتگو با رنج و عذاب/ ایوب شکرگزار بود/ آفریننده‌ی کرم .. و ابرها! درد برای من آفریده شد/ نه برای مرده .. و نه بت/ پس زخم و درد را رها کن/ و یاریگرم در این پشیمانی باش!
- ۱۱- برهنه از اسم، از هویت/ در خاکی که با دو دستم آن را آباد ساختم؟/ امروز ایوب فریادی برآورد که در آسمان پیچید:/ مرا دوباره مایهٔ عبرت قرار نده!/ ای بزرگواران! ای پیامبران/ از درختان دربارهٔ اسمشان نپرسید/ از جویبارها دربارهٔ سرچشمه‌شان نپرسید.
- ۱۲- یکه و تنها برخیابان‌های شهر ایستاده ام .. / ایوب جان باخت و ققنوس مرد، و یاران کنار کشیدند/ تنها من بودم/ آن وقت که تنها پایداری کردم/ تنهایی آخر روح.
- ۱۳- شاید در آموزش تیراندازی به قایل شتاب کردی/ شاید در آموزش صبر طولانی به ایوب کندی نمودی.
- ۱۴- ایوب .. / در مسیرتان به دار آویخته شده/ سرش را چرخاند/ آن را بر سینه‌ی چاک شده و نحیف گذاشت/ نگاه‌ها از او در گریزند/ و قلب‌ها در فرار/ کوشید تا قطره اشکی در برابران بریزد/ تا به او کمی لطف و دلسوزی ارزانی دارید/ پلک‌ها را به جستجو نشست/ ژرفای چشم‌ها را کاوید/ تلاش‌هایش نافرجام گردید/ باد هوا شد/ قطرهٔ اشک سودی نداشت/ و کسی برایش از چشمانش اشکی نریخت.
- ۱۵- آنگاه که پستان مادرش را به وقت شیردهی بریدید/ اشک‌هایش تلف شد/ و همراه با شیر در گهواره روان گشت/ با خون درآمیخت/ در شب هولناکش پراکنده گشت/ دیگر صبر از دست بداد/ و در درنگش شجاعتی نیست/ شکیبایی چاه ناآشنای ماست/ تمثال بزدل است و صلیب.
- ۱۶- برخاست، گریست/ در مسیر ناله کنان و افسونگران به راه افتاد/ لباس صبر را درید و آهی برآورد/... / کوشید تا خنجرها را بستاید/ تا صدای خواننده و شاعر را به عاریت گیرد/ تا قدری جلاد را مدح و ثنا گوید/ اما زبان بریده اش/ صدای قربانی شده اش/ در این مصیبت بزرگ به او خیانت ورزیدند/ در شب تاریک/ نتوانست بغضش را رها کند، و فریاد برآورد/ و آنگاه که باقیمانده‌ی واژگان و اشک‌ها به او خیانت کردند/ کوشید تا با بالا بردن دستش بی گناهی جمع را طلب کند/ اما بازویش قطع / و بینی‌اش بریده شده.
- ۱۷- آیا در شهر به خوردن هم مشغولیم/ و از اطراف دیوارهای آن، چشمهای لعنتی سر بر می‌آورند؟/ آیا برای نزدیکان خنجرها را تیز می‌کنیم؟/ و بر بالای خانه‌ها قبرها را شخم می‌زنیم/ و به آرامی رویاهای خود را به صلیب می‌کشیم/ حال آنکه دشمنان ما در روز روشن به غارت شهر می‌پردازند.

۱۸- به آنان می‌گویم که ما بی‌ارزشیم/ و توپ‌های ما بسان قلب‌ها ترسوست/ آن را به جایی که ستمگران اجتماع کردند روانه می‌سازیم/ با خواری و خفت بر می‌گردد/ تا ما را درو کند/ تا چشم‌ها را ببندد/ تا در میان دود، سرهای خیانت کاران آشکار نباشد.

۱۹- سرش را بر سینه‌ی چاک و زخمی برگرداند/ با دو چشمش به خاک نظر افکند/ با تلخی جهان زشتش را ترک کرد/ روحش را رها کرد، آن را از پلیدی سگان نجات داد/ بی‌صبر زیست/ و رنجور مرد.

کتابنامه

قرآن کریم.

کتاب مقدس.

ابوجبین، عظامحمد. (۲۰۰۴). شعراء الجیل الغاضب. دار المسیره للنشر، ط ۱.

ابوطالب، عبدالرحمن عبدالصمد. (۲۰۰۹). التشکیل التخیلی و الموسیقی فی شعر المقالغ. دمشق: دارالفکر، ط ۱.

اخوان‌ثالث، مهدی. (۱۳۸۳). آخر شاهنامه. تهران: انتشارات مروارید. چاپ ۱۷.

الرییحات، عمر احمد. (۲۰۰۶). الأثر التوراتی فی شعر محمود درویش. عمان: دار الیازوری العلمیه للنشر. ط ۱

السیاب، بدرالشاكر. (۲۰۰۰). الأعمال الشعریه الكامله. ج ۲. مصحح: ناجی علوش. بغداد: دار الحریه لطباعه و النشر. ط ۳.

المساوی، عبد السلام. (۲۰۰۹). جمالیات الموت فی شعر محمود درویش. بیروت: دار الساقی. ط ۱. المقالغ، عبدالعزیز. (۱۹۸۶). الاعمال الشعریه الكامله. بیروت: دارالعوده.

خرمشاهی، بهاء‌الدین. (بی تا). دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی. ج ۱. تهران: انتشارات ناهید.

خلیل، ابراهیم. (۲۰۱۱). مدخل لدراسه الشعر العربی الحدیث. عمان: دار المسیره للنشر و التوزیع و الطباعه.

درویش، محمود. (۲۰۰۰). الأعمال الشعریه الكامله. بغداد: دار الحریه لطباعه و النشر. ط ۱۲.

سلیم، وفاء. (۱۹۸۲). النصوص الأدبیه و الأدب الحدیث فی حکایه ایوب. کویت: وكالة المطبوعات. ط ۱.

صفی پور، عبد الرحیم. (بی تا). منتهی الارب فی لغه العرب. ج ۱. تهران: سنایی.

- طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۸۶). تفسیر المیزان. ج ۱۷ و ۱۴. مترجم: سید محمد باقر موسوی. دفتر انتشارات اسلامی. ط ۲۲.
- عرب، عباس، و محمد جواد حضاوی. (۱۳۸۸). حضور نمادین پیامبران در شعر معاصر عربی. مجله زبان و ادبیات عربی. دانشگاه مشهد. شماره ۱.
- عشری زاید، علی. (۲۰۰۶). استدعاء الشخصیات التراثیه فی الشعر العربی المعاصر. القاهرة: دار الغریب لطباعه و النشر.
- کندی، مایک دیکسون. (۱۳۸۵). دانشنامه اساطیر یونان و روم. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: طهوری. چاپ ۱.
- کندی، محمد علی. (۲۰۰۳). الرمز و القناع فی شعر العربی الحدیث. بیروت: دارالکتاب الجدید المتحدہ. ط ۱.
- مسعد الجلوب، طاهر. (۲۰۰۷). بناء القصیده الحدیثه فی أعمال عبد العزیز المقالح. بیروت: مجد المؤسسة الجامعیه للدراسات والنشر. ط ۱.
- موسی، خلیل. (۱۹۹۱). الحدائنه فی حركه الشعر العربی. دمشق: مطبعه الجمهوریه. ط ۱
- النقاش، رجاء. (۱۹۷۱). محمود درویش شاعر الأرض المحتله. بیروت: دارالهلل. ط ۲.